

کارخانه های غم انگیز

ویلمه سازی

نقاط مجهول
عقل و عاطفه
نقص کارمندان

انسان مقید کنونی با چراغ دانش، توانسته است تا حدی زوایای تاریک جهان را بنگردد و چهل بسیاری از مملکتها موفق شود. اما در این راهها زوایای تاریک و پر فراز آسمانها بال گشوده است. تسخیر فضا از برنامه‌هایی است که در هر یک از مراحل اجرا درمی‌آید. مع الوصف، زوایای نباید فرود شود. مجهولات ما بسیار است. بیش از معلومات است. منظومه شمسی ما سرزمین از کهکشان راه شیری (Milkyway) است. قطر این کهکشان، یکصد - هزار سال نوری طول دارد و منظومه شمسی ما با فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن قرار گرفته است. وسعت جهان بحدی است که دانشمندان بواسطه دور بین های عظیم خویش توانسته‌اند فاصله آن را سنجند. سی و یک میلیارد سال نوری معاهده کرده اند. بطور قطع در درای این فاصله نیز شکلائی است که ما از آن بی خبریم.

عمین کهکشان راه شیری خودمان در هر ۲۵۰ میلیون سال یکبار بر گرد مرکز خود می‌چرخد و اگر بخواهیم حرکت زمین آنرا بسرکت وضعی زمین که بوجود آورنده شب و روز صدمت آن ۲۴ ساعت است، تشبیه کنیم، باید بگوئیم هر شبانه روز کهکشان مذکور ۲۵۰ میلیون سال است. زمین ما جزئی بسیار کوچک از منظومه نظامی است که خود جزء کوچکی از کهکشان است. ما بویژه خود جزئی ناچیز از این زمین خستناک ما هستیم. تو خود بنگر از این خستناکی چندی!

مانند تنها جهان بزرگ هستی دانشناخته ایم، بلکه خود را هم نشناخته ایم. بدیهی است که شناخت خویش، برای ما ضرورت دارد. در حال حاضر نتوانسته ایم بکشف نواحی مجهول روان خود، توفیق بایم. حتی هنوز معمای روح، برای انسان حل نشده است. از یکسو ملاحظه می‌کنیم که اگر مغز ما از کار نباشد، دیگر قدرت تفکر و ادراک و تخیل و حتی عواطف، از ما رخت برمی‌نهد و از سوی دیگر قاطبه خدایپرستان، برخلاف مادیین، انسان را دارای روحی مجرد و منهای بدن که منبع عقل و عاطفه است، می‌دانند و معتقدند که با مرگ و فطای بدن، روح باقی می‌ماند. کدامیک صحیح است؟ فعلا بحث آن از حوصله این مقاله بیرون است.

مغز و شخصیتها همچون بسیار غریبی است که عناصر اولیه آن را و تواریخ محیط و تشکیل داده است. تاریخ و دهائی که در وجود ما تنیده شده است بقدری «دراز و سردتر» است که گاهی حتی نمیتوانیم بدستی تشخیص دهیم که از وراثت است یا محیط و اگر بدانیم از کدامیک است. نمی‌توانیم منشأ آن را بیابیم. مادامی که سلسله احتیاجات طبیعی ما تمام است از طبیعت ما سرچشمه می‌گیرد و سلسله احتیاجات مصنوعی نیز برای خود ایجاد کرده‌ایم که از اعدادات ما سرچشمه می‌گیرد و طوری است که در بقا و سعادت ما تأثیری ندارد و بنابراین ساخته خود ما است و نباید از ابتدا آنها را پایه گذاری کرده باشیم.

غالب افراد، از تشخیص احتیاجات طبیعی و مصنوعی خود عاجزند. دخانیات و مشروبات را همچون مواد غذایی، برای زندگی لازم میدانند و موسیقی را همچون خداپرستی و نیایش و دانش و حکمت، غذای روح میدانند!! بسیارند کسانی که خود را نسبت به یک موضوع، بقدری نیازمند می‌بینند که با فقدان آن دست بخود گشای می‌زنند. شکست در یک امتحان، یا یک عشق بایکدی همباز سیاسی بر سر جاده و مقام! آنها را بخود گشای و امیدارد و احياناً در چار چگون می‌بایست قلبی می‌شوند. در عین حال نشان می‌دهند که دارای «بدن و روح سالم» است.

خطر این نادانیها نه تنها خود کشی و مرگهای آنی است؛ بلکه یکی از خطرات عظیم آن «مرگ تدریجی» است، بیچاره مردی که در این مرگ تدریجی جان می‌کند و عمر حسابش می‌کنند؛ بگفته دکتر آلکسیس کارل: «عاداتی بوجود آورده اند که زندگی را غیر ممکن می‌سازد. مثلاً تراکم توده های مردم در شهرهای صنعتی و حذف تریا بطبیعی زندگی و رواج الکلیسم و پامیال کردن اصول اخلاقی» (۱)

سن روانی

بدیهی است که این جهل و عدم اطلاع از راه و رسم صحیح زندگی و احتیاجات طبیعی و

ممنوعی، در مسئله آموزش پرورش، انسان را به بلاغت، می‌کشانند و خانواده و مدرسه، نمی‌توانند آفتاب‌نوری که باید و شاید، از عهده وظیفه خود بر آید. در نتیجه مدارس و دانشگاه‌های ما بصورت کارخانه‌های غم‌انگیز دیپلم و لیسانس سازی درآمده‌است! نسل جوان از نظر فکری و عواطف انسانی، فقیر است. در حالی که دکودکان انسانی بر وفق قوانین طبیعی بتخوشی نرگ می‌شوند و گاهی قبل از آنکه بوسیله خانواده و مدرسه تغییر شکل دهند، شورش شوقی دارند و مستعد دوش داشتن و فداکاری در راه یک ایده و هدفند. شجاعت در آنان طبیعی است.

با انسانی عادت تازه را فرامی‌گیرد و از راسگویی ترس ندارد بدینجهت تصمیم به تغییر وضع طبقه جوان یکس کشور از نظر مسائل اصلی انسانی امری موهوم نیست (۱). گردانندگان امور کشورهای جهان، فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشگاه‌ها هستند. فرماندهان ارتش‌های خونخوار، دانشنامه و گواهی‌نامه خود را از دست معلم و استاد دریافت کرده‌اند. زورگویان و استعمارگران و متخلفین از اصول انسانی محصول کارطراحان برنامه‌های آموزشی و پرورشی هستند. حوادث زیادی در عصر ما روی داده است که عدم رشد صحیح طبقه جوان را، اثبات می‌کند. تنها در خوشی ما به این است که عصر ما عصر توسعه علم و ادب است و هنر و فلسفه و صنعت است ولی اگر اینها بقیمت نابودی ما تمام شود چه سودی دارد؟

طبق آزمایشی که هرکس (Horkes) در سال ۱۹۱۲ روی سربازان و افسران امریکایی بعمل آورد، معلوم شد که سن روانی ۴۶ درصد آنها کمتر از ۱۳ سال است. امروز هم بطور قطع این نقیصه اصلاح نشده است و شاید بدتر از سابق شده باشد. در این صورت باید بحال و مردم بی‌پناه و بی‌نام! تاسف خورد، اگر نظیر همین آزمایش در سایر کشورهای جهان انجام گیرد، نتیجه‌ای بس ناگوار خواهد داد. سن روانی بسیاری از مردم کمتر از ده سال است و سن روانی بسیاری دیگر از ۱۲ یا ۱۳ سال تجاوز نمی‌کند. اینها با معاندان الکلیکها و بیماریهای آمیزشی و کم‌خردان و منحرف‌های اخلاق هستند. بطور قطع این عدم رشد صحیح و سفر فکری و اخلاقی امروز ناشی از تعلیم و تربیت نادرست است.

می‌گویند: اگر چندتن را بطور ناگهانی از شهر عظیم نیویورک بریايند، شهر بسورت تعطیل درمی‌آید و تمام کارها مختل میشود. یعنی در حقیقت انسانهایی که بتوانند شهری عظیم را اداره کنند، عده‌ای انگشت‌شمار هستند و سایر مردم چنین رشد و استعدادی ندارند. در مورد سایر شهرها و کشورها نیز همین قاعده جاری است. در حقیقت دنیای ما دچار کمبود آدم است.

این کمبود، ناشی از نبودن اسلوب‌های کامل آموزش پرورش است. غفلت‌های بیجا و بی‌مورد از طرف خانواده‌ها و اجتماع و دستگاه‌های تعلیم و تربیت مشکل و قحط الرجال! را بوجود آورده است.

جان شما را بهاست رونق دشوان بد که پشیمه این خجسته من (۱) را

* * *

باید از استاد عشق؛ شاه شهیدان یاد گرفتم گذشتن از سر و تن را
 رهبر آزاده، و پیشوای فدا کاره دید چو بر پای دین ز جور دین را
 خاست چو طوفان و بر ستم بخروشد داد رعالی ز بند دین و سنن را
 دید که فتنه است ز بس تن بی‌فکرت کرد بشن با صد اقتضار، گفتن را
 بهر نجات بشر ز بند اسارت خوش باسیری سپرد کودک وزن را
 جان بره عشق داد و خون خداه شد عشق از این بند گر نداشتن من را
 ریخت چو خورش بخاک خاست و سدموج کند زبانی بنای ظلم و فتن را
 کرد ز باران خون سرخ وی آغاز باغ فضیلت ز تو، شکفته شدن را

* * *

یاد بر آن پاکباز عشق، محبت تا که دهد لاله جلوه، طرف دمن را
 بساد بخاکش تبار، اشک محبت تا که چوید سرشک این، چمن را
 گشت (شفق)، پیرو دادی بی‌مناک؛ و چو کشتی جو این سپهر کهن راه

(۱) قیبت، بهما

بقیه از س ۲۶

بسیارند کسانی که دوران نخستین کودکی را برای تربیت و تعلیم، شایسته نمی دانند و گمان می کنند که تنها دوره کودکی است و دبستان و پیش از همه دوره دبیرستان و دانشگاه برای این منظور شایستگی دارد. ولی روانشناسان معتقدند که نخستین روز تولد کودک، روز یادگیری و پرورش اوست و جالب این است که گفته اند: «یک روز! در یک ساعتی خیلی بیشتر از یک روز در ۳۰ سالگی است!».

یکی از گویندگان مانیز چنین فکر کرده و گفته است:

هر که کمتر شنید پند پدر روزگارش زیاده پند دهد

هر که با روزگار پند ندارد نیر زهر آب داده پند دهد

اگر طفلی را بحال خود گذاریم و به عدم رشد صحیح او در خانواده، اهمیت ندیم بامید اینکه «روزگاره» او را پند دهد و اگر «روزگارش» پند ندارد! بیگانه ایم و نیر زهر آب داده پندش دهد. آیا چهره نوشتنی خواهد داشت؟! جامعه از وجود ننگین و تکبیزی او چه ضررهائی خواهد کرد؟! چرا از قوانین صحیح زندگی اطاعت نمی کنیم؟! چرا وظایف زندگی ما را غیر قابل تحمل کرده است و از نورس هدایت محروم گشته ایم؟!.